



گریه ام البنین در شهادت فرزندش عباس (ع)

معاویة بن عمار از امام صادق (ع) روایت کرده که ام البنین به بقیع می- رفت و بر پسران خویش شیون می کرد، ناله ای غم انگیز و سوزناک که مردم بر گرد او جمع می شدند و گوش می دادند...

معاویة بن عمار از امام صادق (ع) روایت کرده که ام البنین به بقیع می- رفت و بر پسران خویش شیون می کرد، ناله ای غم انگیز و سوزناک که مردم بر گرد او جمع می شدند و گوش می دادند (و گریه می کردند) حتی مروان هم (که از بزرگترین دشمنان خاندان نبوت بود) می آمد و زاری او را می شنید و (با آن سنگدلی) گریه می کرد. (1) این اشعار از ام البنین در مرثیه حضرت ابوالفضل (ع) و دیگر پسرانش نقل شده:

* ای کسی که عباس را دیده که در میان نبرد جولان نموده و چون جنگ آوران حمله می کند و در کنارش سایر فرزندان حیدر که همه چون شیران یالدار دنبال او بودند.

* به من خبر رسیده که ضربت بر سر فرزندم رسید درحالی که دست نداشت، وای بر من، چه مصیبتی بر شیر بچه ام (فرزندم) رسید، که ضربت عمود بر سرش وارد آمد.

* (عباسم من تو را می شناسم) اگر شمشیر در دست بود، کسی جرئت نمی کرد به تو نزدیک شود.

و نیز ام البنین گفته است:

* ای زنان مدینه، دیگر مرا ام البنین (مادر پسران) نخوانید چون مرا به یاد شیران بیشه می اندازید.

* به سبب پسرانی که داشتم ام البنین خوانده می شدم ولی اکنون برایم فرزندی نمانده است.

* چهار پسر مانند کرکسان کوهسار (بازشکاری) داشتم، که آنها را هدف تیر قرار دادند و رگ گردن آنها را قطع نمودند.

* بر سر نعش آنان نیزه ها بهم افتاد و همه شان از طعن نیزه به زمین افتادند.

* ای کاش می دانستم آنچنانکه خبر دادند، آیا عباس من دست راستش قطع شده بود؟ (2)

1- نفس المهموم: 334/

2- منتهی الامال: 385/1